

خوش خبر باش

مسعود بهنود

من هم مثل همه گاه نوشته ای می خوانم، از سخنرانی کسی با خبر می شوم و ناگهان به خود می آیم که ساعتی است خیره به کنجی مانده ام در اندیشه ای دلگیر.

گاه عکسی چنانم می لرزاند که ... گاه خبری ساده. چنان که هفته پیش. خواندم و پیش خود گفتم اگر کسی مانند کاوه گلستان بود چه عکسی می شد از روزگار ما.

خبر این بود که در خیابان معلم جلو دادگاه انقلاب جمعی سپید مو همه از استادان دانشگاه و اهل فضل از دادگاه به در آمده اند با احکامی که به آن ها یک قرن زندان نوید می دهد، کسانی که تنها و تنها گناهشان این است که آزادی می خواهند و این خواست را در نامه ای و یا در سخنرانی برای معدودی بیان کرده اند. همین. خبر می گفت در همان احوال سعید عسگر و یارانش در همان جا به جلاقی مشغول بودند شادمان. آیا تصویر سرزمین دوست داشتنی من این است. مردان علمش به بند و لات های ششلول بندش شادمان و غرلخوان، همان ها که بر موتورسیکلتی می پرند وسط روز و به جمجمه سعید حجاریان - نه اصلا بگو هر کس - شلیک می کنند و بعد هم خندان خبر مرگ او را با یک پاکت تخمه کدو به دخمه می برند و با دوستان جشن می گیرند مطمئن از آن که استاد مصباح حامی آن هاست «مگر نه ما را گفت از قانون نترسید شما خود قانونید و اسلام یعنی شما.» خبر تصویری گویاتر هم داشت چرا که می گفت در همان لحظه که ملی - مذهبی ها در جلو دادگاه انقلاب بودند و هر کدام در حکمشان ده سالی محرومیت از فعالیت اجتماعی و سیاسی درج بود و سعید عسگر و رفقا بالای پله ها رجزخوان، جوانی با نام امیر فرهاد ابراهیمی هم در دفتری در طبقه دوم نشسته بود تا سندی برسد از یکی از بستگان و حبسش به عقب افتد. جرم این یکی آن است که نخواست عسگری کند و ذات پاکش او را از میان لجن بیرون کشید و به جرم حر بودن و حریت. یک سال حبس کم است باید دوباره به بندش انداخت تا سعی نکند سعید عسگر و حسین الله کرم و ربط و بست آن ها را با عسکراولادی و بادامچیان بر ملا کند. این همه قصه در یک عکس نکنجید. من ساعتی با خود می گفتم آیا تصویر سرزمین خوب من این است آیا حکومت علما را این نشانه بود. دکتر رییس طوسی و علیرضا رجائی در بند و سعید عسگر تروریست نغمه خوان. در تنهایی اتاق شرم آمد از خود. نه تصویر سرزمین زیبای من این نیست. این وهنی است که دیر نمی پاید.

کهن دیارا ... دیار یارا، اگر گریزم کجا گریزم اگر بمانم کجا بمانم... با خود خواندم. و داستان دلگیری تنها همین نیست. داری روزنامه را می خوانی خیرست از هفته پیش در ارومیه، خطبه های حسنی امام جمعه شهر که خطبه هایش نمک حرکت های سیاسی تهرانی هاست و پیش خطبه خزعلی عضو سابق شورای نگهبان و عضو جمعیت حجتیه و ... بخوانید آن دو چه مدح ها که از هم نگفته اند، چه رسالت ها که در هم ندیده اند که گفته اند کور کور را می جوید و آب گودال ... تلفن زنگ می زند. سایت صیغه را دیده ای... [لبخند باید زد] روزنامه شرح دفاع زنی را نوشته است که به جرم فحشا حکم اعدام گرفته است، ادعای سیاهی که می تواند در متون ادبی به کار گرفته شود در باب مظلومیت زن ایرانی... این ها شوخی های تلخ روزگاران است اما شوخی های شیرین. می خوانی رهبری از رهبران اوپوزیسیون بیانیه ای صادر کرده که مدت ها نوید آن داده شده بود. می خوانی انشای ابتدائی شاگرد مدرسه ای در باب این که حقوق بشر مفیدتر است یا بره...

عجبا این سرزمین مظلوم من چه گناه کرده است که روحانی اش حسنی است و خزعلی که از روح نمی دانند و هر چه می گویند جسمانی است، رهبر اوپوزیسیونش انشا می نویسد و دانشجویش به زندان است و روزنامه نگار شجاعش که اکبر گنجی باشد برای هزار روز دوم به سلول و در همان سلول از بسیاری که در عین آزادی اند کارسازتر و خودسازتر. سرزمین مظلوم من و کیلانش به جرم دفاع از موکل به زندانند و از این سوراخ به سوراخ دیگر برده می شوند تا مبادا با بازرسان حقوق بشر روبرو شوند و میرزای پیرشهرش که من باشم به جای هر کار روضه می خواند و نوحه می سراید. به

برنامه تلویزیونی اوپوزیسیون لوس انجلسی نگاه می‌کنی به خود دشنام می‌دهی. آخر کسی چرا صدای بچه‌های ما را نمی‌شنود که از همه این مدعیان رهبری و سری‌سری بلندترند و گاه مدعیان رهبری در برابر اندیشه‌شان به کرکسی می‌مانند. و طاووس‌های ما به کوتاهی عمر می‌کنند و زاغ و کرکس زید در درازی.

دیشب تمام شب به این اندیشه بودم و در دنیای اینترنت به ویگردی مبتلا تا مگر نویدی رسد و به تولایش راه کابوس بسته شود که چشمم به بیانیه‌ای افتاد. مشوری از سوی گروهی. من کاری جز این ندارم و همه بیانیه‌ها و اطلاعیه‌ها را می‌خوانم و همه خبرها که درباره سرزمینم در جهان رسانه‌ها چاپ و منتشر می‌شود. گاه خودم را به جای جوانان مظلوم و آگاه سرزمینم می‌گذارم و از لب آن‌ها می‌خندم به این همه دورباوری، و خوش خیالی. گاهی بیانیه‌های سیاسی به مثل تفسیرهای خبری صدا و سیما می‌مانند بی محتوا و از سر انجام وظیفه‌ای اداری با کلمات مستعمل و مضامین مکرر. اما آن منشور که دیشب خواندم از این جنس نبود. مرا نه با نام‌ها کاری است و نه با گذشته‌ها، رو به آینده دارم و رو به جوانان سرزمینم که زبانشان بسته است و هر روز کسانی در کارند تا مگر چشمانشان را هم بندد. از چشم آنان دیدم که لابلای متن‌ها و خبرهای دور می‌گردند مگر جرقه‌ای بزند از فکری و چاره‌ای برای گره فروسته ملک.

پیشنهادم به همه شما این است که بخوانید و باور دارم که چون من امیدوار خواهید شد که دوستان و هم‌وطنان که به مهاجرتی ناخواسته به اطراف جهان تن داده‌اند تا چه حد دلشان با شما یکی است. نه حکومتی و پرچمی آماده کرده‌اند و نه پیداست که ردائی برای کسی دوخته‌اند. در عین حال بیانیه‌شان ایشای علم بهتر است یا ثروت نیست که با «البته واضح و مبرهن است» آغاز شده باشد. موجز است با کلماتی دارای وزن حقیقی خود که از جانب جمهوری خواهان تهیه شده است. همه اگر مانند من باور دارید که راه همین است و ما «برای تحقق مردم‌سالاری نظام پارلمانی مبتنی بر رای مردم می‌خواهیم بر اساس حقوق و آزادی‌های فردی که در آن دین و مسلک از حکومت جدا باشد و امتیازهای موروثی و مسلکی و دینی در کار نباشد...» بخوانید و آن را به دیگران برسانید. در این منشور توسعه‌پایدار با تعریفی مشخص و آزادی‌زنان با نشانه‌ای معین از جمله خواست هاست.

می‌رسیم به سئوالی که بارها کاربران این وب از من پرسیده‌اند «راه کدام است» و من پاسخ داده‌ام که نه اهل سیاستم و نه کارشناس مسائل جامعه‌شناسی سیاسی، منشور به طور مشخص می‌گوید با تحصن، اعتصاب و مقاومت مدنی به هر شکل و سرانجام حرکت به سوی همه‌پرسی و مراجعه به آرای عمومی.

به باورم برای اکثر ما مردم که در این پنج سال ثابت کردیم که اصلاح می‌جوئیم - و تا راه اصلاح را نبسته بودند بر این خیال خوش بودیم که با همین قانون و همین مقررات امکان اصلاح است و راستی هم چه زحمتی به خود دادند قدرت پرستان و شبکوران تا به ما امیدواران و جهان‌خرسند که به استقبال مدنیت و مسالمت‌جویی مردم ایران آمد ثابت کنند که اصلاح ناپذیرند. اجرشان مشکور - منشوری که جمهوری خواهان داده‌اند آغاز راهی مبارک است که می‌تواند همه ایرانیان را فارغ از این که در کجایند به هم پیبوند و راهی به اندیشه‌های بهتر و بازتر بگشاید تا از آن میان کلید یافته شود. و این سزاوار ماست که ملتی هستیم سزاوار زندگی بهتر.

به باورم این که جمعی چنین فروتن و آرام به میدان آمده‌اند و یاری از آن‌ها می‌جویند که صاحب‌ملکند، نه از عربده‌کشی آمریکائی‌ها به شوق آمده‌اند به تصور آن که آنان همه کار می‌گذارند تا ما را دموکراسی آورند، نه با محافظه‌کاران همصدا شده‌اند در دشنام‌گویی به اصلاح‌طلبانی که در این پنج سال سعی خود کردند و از جمله به تمامی مردم نشان دادند که گرفتار کدام اهریمنند و از کجا نباید گذر کنند؛ نه کسی و مقامی را در پشت پرده آماده کرده‌اند؛ نه چشم به چیزی جز مردم ایران دوخته‌اند و از همه مهم‌تر نه آن قدر مردم و جوانان این ملک را غافل دیده‌اند که برایشان انشا بنویسند و درس آزادی خواهی بدهند و... مبارک قدمی است.

شاید پیش از این نیز بوده است منشور‌ها و بیانیه‌هایی از این دست که از چشم دور مانده است - که در دورانی که هنوز این همه اینترنت همه‌گیر نبود و برای ما در ایران خبر یافتن از یاران دور دشوار، چنین بی‌خبری عجب نیست - که اگر بوده است زهی خوش بختی. اما در چشم من این منشور که متن آن را در سایت‌های خبری و عمومی می‌توانید پیدا کنید نشان آن دارد که تکثیر شود و به دست آنان که راهی به اینترنت ندارند هم برسد. ساعتی پیش دوستان

کرمانی خبرم دادند که در خوابگاه دانشجویان [....] متن به دیوار و تابلوی اعلانات است. خوش خبر باش ای نسیم صبا. باید نقد کنیم منشوری را که آغاز دوران تازه ای را نوید می دهد. کار جستار های امنیتی و اطلاعاتی برای پیدا کردن سابقه و پیشینه امضا کنندگان و تهمت بستن به آن ها را برای آن ها بگذارید که دکانشان این است و کارماست شنا کردن در متن آن و تک تک مضامین آن را مزه مزه کردن و نظر دادن. این کاری است که خود خواهیم کرد.

<http://www.behnoudonline.com>